

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical	تاریخی
------------	--------

نریمان درانی – کابل افغانستان

۲۱ فبروری ۲۰۱۳

کینه توزی در تاریخ نگاری مردود است !

۲

با اندک دقت در مقالات یوسفی استنباط می شود که اطلاعات و نوشته های شان در مورد تاریخ، از تئوریهای عام مارکسیستی آب می خورد که نیم قرن پیش در حوزه های حزبی حزب دموکراتیک خلق به ایشان دیکته می شده است و اکنون تصویری کند که تاریخی که بر پایه آن تئوریا نوشته نشده باشد و در آن اصطلاحاتی نظیر: «مبارزات طبقاتی»، «نیروهای مولده»، «مناسبات تولیدی»، «طبقات ستمکش»، «طبقات ستمگر» و گروه های «استثمارگر» و «استثمار شونده» و غیره مورد بحث و فحص قرار نگرفته باشد، تاریخ نیست بلکه «تحریف یا جعل تاریخ» است. در جواب این نوع برداشت شان باید گفته شود که این نوع تاریخ نگاری با به کارگیری ترمینولوژی ماتریالیزم تاریخی، دیگر از مود افتاده است و کشورهای پیرو شوروی سابق اکنون به غلط گیری های تاریخ خود مشغول اند و می خواهند تاریخ های خود را دوباره از سر بنویسند.

در اینجا باید از آقای یوسفی پرسید که، آیا خود تان توانائی نگاشتن تاریخ یک دوره کوتاه کشور را حتی با نظر داشت تئوری های مارکسیستی دارید و اگر داشته باشید، پس آستین ها را بالا بزنید و تاریخ افغانستان را در دوره حاکمیت ۱۴ ساله حزب دموکراتیک خلق که خودتان افتخار عضویت آن را داشتید، بنگارید و در دیدگاه قضاوت خوانندگان قرار دهید تا بعد از نقد و ارزیابی خوانندگان، مردم به توانائی شما در عرصه تاریخ کشور پی ببرند که آیا استعداد و صلاحیت تاریخ نگاری را دارید؟ و آیا نظریاتی که در باره تاریخ ارائه می دهید قابل باور و اعتبار استند یا خیر؟

مکشی بر مقاله «انقلابات تاریخی افغانستان یا انقلابی ساختن تاریخ»:

معلوم نیست آقای یوسفی در مقاله فوق خود چه چیز را خواسته به اثبات برساند؟ او در مقاله مزبور از «انقلابات تاریخی افغانستان» ذکر می کند، بدون آن که یک نمونه کوچک از چنین انقلاباتی به خوانندگان عرضه نماید. آنچه آقای یوسفی در عنوان مقاله خود مطرح کرده، می بایست آن را در متن مقاله به اثبات می رسانید، ولی این عنوان هنوز هم لا تشریح مانده است. یک پرچمی بلند پایه که زمانی دم از «دیالکتیک» می زد، نباید یک عنوان را بدون ارائه نمونه ها و ثبوت آن، روی کاغذ بگذارد!

اجازه می خواهم از آقای یوسفی بپرسم که آیا در افغانستان انقلاباتی نظیر انقلاب کبیر فرانسه یا انقلاب کبیر اکتوبر در روسیه و یا نظیر انقلابات کشورهای عربی چون: تونس، مصر، یمن، لیبیا و سوریه، به ظهور پیوسته اند که افغانها تاکنون از آن بیخبر مانده باشند؟ چه می شد اگر آقای یوسفی از چندتای آن انقلابات در افغانستان نام می بردند تا

خوانندگان ملتفت می شدند چه نوع واقعات را آقای یوسفی انقلاب تاریخی می پندارد؟ مگر شخص او از جمله همان بلند پایگان حزب دموکراتیک خلق افغانستان نمی باشد که در زمان سلطنت ظاهر شاه، شعار مرگ بر آن پادشاه و مرگ بر خاندان اهل یحیی می دادند و سپس "کودتای ثور" را "انقلاب ثور" می خواندند؟ آیا هدف آقای یوسفی از عنوان کردن "انقلابات تاریخی افغانستان" همان "انقلاب برگشت نا پذیر ثور" می باشد یا چیز دیگری؟

تا آنجا که ما از تاریخ وطن خود می دانیم، ما در کشور خود برای تغییر رژیم یا نظام سیاسی انقلاب نکرده ایم، ولی کودتا کرده ایم و نتایج شوم و نامیمون آن را مردم ما با گوشت و پوست و استخوان خود در سه دهه اخیر احساس کرده اند، در گذشته شورش ها و بغاوت هایی برای فرار از مرکز داشته ایم. شورش های محلی به ضد دولت مرکزی، اغلب برای کاهش ستم مالیاتی و خراج زمین صورت می گرفته است که با سرکوب دولت مرکزی به زودی خاموش می شده اند و یا یک مدعی سلطنت به ضد مدعی دیگر قدرت، چنین شورش هایی را سازمان می دادند و در اولین برخورد نظامی سرنوشت شورش و شورگران معلوم می شده است. بنابراین ایشان آنچه را در عنوان مقاله خود مطرح کرده اند، می باید در متن به اثبات آن می پرداختند، نه این که خواننده را دچار سردرگمی کرده به جای دنبال کردن موضوع عنوان، از شاخی به شاخ دیگر بپرند و افسانه سرمگسک بگویند. یقین داشته باشند که جامعه، او هام نگاری را به عنوان تاریخ نمی پذیرد. شاید هم برای دلخوشی کسی این او هام را می نویسند و اگر چنین باشد سؤال برانگیز خواهد بود که یک پرچمی بلند پایه به چنین خفتی تن در داده است؟

در مورد بخش دوم عنوان مقاله شان که گفته است: «انقلابی ساختن تاریخ»، باز هم فهمیده نمی شود که منظور شان از کاربرد و استعمال این اصطلاح چیست؟ اصلاً تاریخ چگونه انقلابی می شود؟ در کدامیک از مقالات داکتر زمانی که مخاطب یوسفی است، چنین اشاره ای را نشان داده می تواند؟ دم زدن از انقلاب و انقلابی نمائی و کودتا را انقلاب نامیدن، کار حزیبان به قدرت رسیده بعد از کودتای ثور بود، نه کار یک دانشمند که با زایل کردن نور چشم خود هزاران سند تاریخی را از آرشیف های بریتش موزیم و یا از آرشیف های هند بریتانوی مورد مطالعه و بررسی قرار داده و از آنها مقالات مستند و سرانجام کتاب می سازد که برای روشن شدن یک دوره مهم تاریخ معاصر کشور در نوع خود کم نظیر است. اگر هدف از کاربرد آن عنوان کنایه و کثره زدن به کار تحقیقی- تاریخی داکتر زمانی باشد، باید گفت که یوسفی واقعاً مرد تنگ نظر و حسودی است که چشم دیدن بهتر و برتر از خود را ندارد و با سفسطه گوئی می خواهد ذهنیت آنانی را مسموم نماید که تازه به دانش تاریخ روی آورده اند و می خواهند از تاریخ واقعی کشور خود بهتر و خوبتر با خبر شوند و آگاهی یابند. محترم یوسفی به جای آنکه با ارائه یک کار بهتر نسبت به داکتر زمانی، برای خود جایی در دل تاریخ دوستان کشور پیدا نماید، سعی می ورزد تا کار دیگران را با منفی بافی ها و خورده گیری های نابخردانه کم اهمیت جلوه بدهد و بدینوسیله خود را آدم صاحب نظر و صاحب اندیشه ای جا بزند، در حالی که تمام ایده ها و نظریات ایشان از ایدئولوژی آب می خورد که مدتهاست بازار آن روبره کساد گذاشته و متاع آن دیگر خریداری ندارد.

کینه تیزی در تاریخ نگاری مردود است:

شاعری چه زیبا گفته است:

حب و بغض را نشناسد سند تاریخی کینه توزان حسود دور ز تاریخ شوید!

دقت در مجموع نوشته های یوسفی، نشان می دهد که او در مسایل تاریخی نه تنها شخص بیطرفی نیست بلکه نسبت به بهتران از خود، بغض و حسادت می ورزد و سعی می کند تا ذهنیت خواننده را نسبت به کسانی که از تحریف و جعل تاریخ به دور و در تحقیق سر فراز تر از وی باشند، تخریب کند.

آقای یوسفی برای آن که در صحت اسناد مورد استفاده داکتر زمانی در ذهن خواننده شک و تردید ایجاد کند جای دیگری در مقاله «انقلابات تاریخی افغانستان یا انقلابی ساختن تاریخ» خویش اذهان را چنین مغشوش می کند و می نویسد:

«در جوامع «پیشرفته» که در هیچ مرجع، قبول کدام سند بدون نشان دادن «اصل» و یا «فوتوکاپی» تصدیق شده از «مراجع باصلاحیت قانونی» ممکن نیست، در بخش تحقیقاتی هم، معمول است که «نویسنده» از آن مطلبی «نقل» می کند، که «خواننده» اگر خود بخواهند، از روی «ریفرنس» در امر قناعت خود، به آن دسترسی داشته و به قناعت خود پرداخته بتوانند.... همچو مسایل حساس تاریخی یک کشور، میتواند، برای ایجاد «درز نفاق» در جوامع، حتی در همان وقت هم، در مطبوعات و یا مراجع «دیپلماتیک» ممکن بوده میتواند، که از طریق «مخبران» محلی در بدل پول، اطلاعات ناقص را هم شامل، مکتوب پوسته سیاسی شعبه «دیپلماتیک» ساخته باشند. بنابراین استفاده از همچو موارد، باید هر یک از ما خوانندگان، دقت نمائیم که تصاویر مشکوک و نادرست را در باره وطن و مردم خود، بسادگی نپذیریم.»

خواننده ارجمند، آیا مگر سرمحقق را مار گزیده که از میان اسناد آرشیفی، اسناد مشکوکی را که به ضرر مردم و کشورش باشد، برگزیند و اشاعه دهد؟ پرگراف فوق الذکر با وجود توصیه های خود بزرگ بینانه، خالی از خبث نیت نیست، زیرا هدف نویسنده، عطف توجه خواننده به مقالات مستند داکتر زمانی است که در جاهای مورد ضرورت، فوتوکاپی اسناد را نیز در مقالات خود بازتاب داده است. از این گذشته، هیچ مؤرخ در هیچ کشور پیشرفته و پس رفته جهان، مجبور نیست که هنگام تذکر نامیر و تاریخ هرسند آرشیفی، یک فوتوکاپی تصدیق نامه «مرجع باصلاحیت قانونی» را هم برای قناعت خواننده در کتاب خود چاپ کند و اگر کتابی مثلاً از هزار سند آرشیفی استفاده کرده باشد، و پژوهشگر، هزار تا تصدیق برای قناعت خواننده بخواهد ضمیمه کند، پس این کتاب تاریخ خواهد بود بلکه مجموعه ای از تصدیق نامه های خواهد بود که اسناد آرشیفی را مهر تأیید زده است. علاوه بر آن اگر در پهلوی هرسند نیم صفحه تحلیل و نتیجه گیری مؤلف را بدان اضافه کنیم، حجم کتاب به هزاران صفحه خواهد رسید، که شاید هیچ خواننده ای حاضر نباشد روی چنین کتابی را باز نماید. بدون تردید چنین کتابی تا کنون از سوی هیچ کسی در دنیا به نشر نرسیده است و اگر یوسفی سراغ داشته باشد، نشان بدهد.

آقای یوسفی، هدف تان از این «پرازیت پاشی» در تاریخ کشور چیست؟ مقالات داکتر زمانی تحت عنوان «توطئه های انگلیس علیه حکومت امانی» مقالات تاریخی - تحقیقی بسیار پرارجی استند و تا زمانی که یوسفی یا کسی دیگر اسناد خلاف آن را پیدا نکند و به رویت اسناد موثق از آرشیف های هند برتانوی خلاف گفته ها و نوشته های داکتر زمانی را به اثبات نرساند، هیچ کس با منفی بافی های غیر عالمانه و سفسطه گوئی خود خواهانه نره ای هم از اهمیت آن کاسته نمی تواند.

کار آقای داکتر زمانی اگر ارزش علمی نمی داشت، مورد تقدیر و تأیید چندین شخصیت اکادمیک کشور از جمله: داکتر سید عبدالله کاظم، کاندید اکادمیسین سیستانی، سرمحقق حبیب الله رفیع مشاور علمی اکادمی علوم افغانستان و سایر هموطنان چیز فهم و تاریخدان کشور که هیچ قرابت اتنیکی و سمتی و سازمانی با وی ندارند، قرار نمی گرفت، در حالی که مقالات و نوشته های خود یوسفی تا کنون مورد تأیید و استفاده هیچ کسی قرار نگرفته است.

ایجاد شک در مورد یادداشت های مرحوم پژواک:

چنین به نظرمی رسد که شما آقای یوسفی تلاش می ورزید با سفسطه گوئی و طرح سوالات منفی بافانه خود، خوانندگان را در مورد دیدگاه و نظریات دیگران متردد و دودله سازید. مثلاً در مورد یادداشت های مرحوم استاد عبدالرحمن پژواک، سعی کرده اید تا سوالات بیهوده ای را مطرح کنید که واقعاً خنده آور و زاده یک روان آشفته و عقده منداست. مثلاً شما در مقاله ای تحت عنوان "خاک پشتونستان حق مسلم مردم افغانستان و جزء لاینفک خاک افغانستان است"، سوالات

ذیل را برای ایجاد شک و تردید در خواننده با اسلوب مخصوص نگارش خودتان ، چنین مطرح ساخته اید: آیا پژواک این یادداشت هارا در زمان اقتدار داوودخان نوشته اند یا بعداز آن ؟ آیا در هنگام نوشتن این یادداشت ها، اوجسماً صحت مند بوده یا مریض روانی بوده است ؟ بهتر است عین کلمات شامل در مقاله خود شما را در اینجا بازتاب دهیم :

" آنچه در رابطه به "یادداشت" هائیکه گفته شده از مرحوم پژواک است ، صراحت نداشت، بدین معنی که گفته نشده است که مرحوم، همین "یادداشتها" را در چه مقطع زمانی نوشته اند، وظیفهء رسمی در همان زمان چه بوده است ؟ " و چند سطر بعد تر باز می پرسید : " مهمتر از همه این است که آیا بقلم پژواک سفیر ممتاز در حالت صحت کامل "جسمی" و "روانی" تحریر یافته است یا خدای نخواستہ در روزهای اخیر زندگی ، پژواک معروف "مهاجر" ؟ "

نمی دانیم در روزهای اخیر مهاجرت بر سر استاد پژواک چه آمده بود که نوشتن در آن روزها به نظر یوسفی عجیب، نا بجا یا نامعقول جلوه می کند؟ فقط اینقدر مانده بود که پرسد: آیا در هنگام نوشتن فشار خون مرحوم پژواک نورمال بوده یا غیر نورمال؟ آیا استاد پژواک این یادداشتها را قبل از دوش گرفتن نوشته یا بعد از دوش گرفتن نوشته است؟

مرحوم پژواک در آن خاطره یا یادداشتی که به قلم خود اونوشته شده و نواسه اش از مجموع خاطرات آن مرحوم به ارتباط صحبت آنروز در پورتال (افغان جرمن آنلاین) ، آن خاطره را برای نشر ارسال کرده بود، اولاً چرا این سؤال ایجاد شود که آن نوشته از پژواک است یاخیر؟ زیرا متن و موضوع آن یادداشت بیانگر این واقعیت است که به قلم پژواک نوشته شده است. ثانیاً سؤال دیگر آقای یوسفی که مرحوم پژواک در آن زمان "چه بوده است؟" ، یعنی چه کاری کرده، مضحک و خنده آور است ، زیرا پژواک نوشته که به معیت صدراعظم وقت مرحوم محمد داوودخان برای مذاکرات با رئیس جمهور پاکستان، جنرال محمد ایوب خان، به پاکستان رفته بود و او در آن زمان مدیر عمومی سیاسی وزارت امور خارجه بود که آقای یوسفی از این موقف مرحوم پژواک خبر نداشته و تکلیف معلوم کردن آن را از کسانی که مرحوم پژواک را خوبتر می شناسند، به خود روا نداشته ، به یک شخصیت معروف و خدمتگار صادق افغانستان کلمات و سؤالات سبکسرانه حواله کرده است .

مرحوم پژواک سالها بعد از ملاقات با جنرال ایوب خان ، به حیث سفیر کبیر و نماینده افغانستان در ملل متحد مقرر گردید و بیشتر از ده سال در آن مقام باقی ماند. سپس به حیث سفیر افغانستان در دهلی و بعد از آن به حیث سفیر کبیر افغانستان در لندن کار کرده و در تمام این مأموریت ها طبعاً از صحت جسمی و روانی برخوردار بوده که در غیر آن اوشخصی نبود که در حالت مریضی و ناتوانی عهدهء سفارت را دوام می داد. گفته می شود که سفیر پژواک به پذیرائی حفیظ الله امین وزیر خارجه رژیم خلقی به میدان هوایی لندن نرفت ، او را به کابل احضار کردند و بدون ترس و بیم به کابل بازگشت و به خانه برادر خود مرحوم عتیق الله پژواک رفت و اقامت اختیار کرد. در کابل مریض شد و برای تداوی به دهلی رفت و از آنجا به نیویارک پناهنده شد. و در مدت پناهندگی مقالات و اشعار او در مخالفت جدی با اشغال شوروی در نشرات برون مرزی نشره شده و به همگان معلوم است. سؤالات آقای یوسفی که در مورد صحت جسمی و روانی یک شخصیت براننده کشور طرح کرده، مانند سایر موارد دیگر، از بی خبری و بی مبالائی او نماندگی می کند، و نمودار این واقعیت است که او نمی داند از قلم چطور استفاده کند . درست است که افغانها از آزادی قلم و بیان برخوردارند، اما این آزادی حدودی دارد و باید مرجعی برای جلوگیری از لاطابلات و جفنگیات وجود داشته باشد. در حالی که متصدی پورتال افغان جرمن مرحوم پژواک را خوبتر می شناسد، نباید مقاله توهین آمیز آقای داکتر.... را نشر می کرد.

در یادداشت مرحوم پژواک یک نکته به حیث نظر شخص خود او در مورد پشتونستان درج است که می گوید :

"برای آنکه مردم پشتونستان جلب شوند، صرف پول کشور فقیری مانند افغانستان درست نیست . به عقیده من باید قوانین و تطبیق قوانین در افغانستان به طور فوری وضع و مورد عمل قرار گیرد که مردم پشتونستان در پیوستن به یک کشور قانونی بر اساس مساوات و عدالت اجتماعی، مراعات آزادیهای اساسی و حقوق بشری تأخیر و تعلل نکنند. بدون

اینگونه قوانین ، دیگر طوایف افغان (غیرپشتون) از پشتونستان به بیم و هراس بیشتری مواجه خواهند شد، زیرا نفوس پشتون در افغانستان دوچند خواهد شد و با اکثریتی که از قرن‌ها باینسو داشته است ، پشتونها اقوام دیگر مملکت را بیشتر تحت نفوذ خود خواهند آورد، و از اینرو افغانستانی وجود نخواهد داشت، و افغانستان عزیز پشتونستان غیر قابل تحمل خواهد گردید." کسانی که مرحوم پژواک را می‌شناسند، او جرأت بیان همین مطالب را به صدراعظم و پادشاه وقت هم داشت ، بلکه عین نظر خود را درمواقفش بیان کرده و از همین بابت بود که او را در کابینه راه نمی‌دادند، درحالی که وزیر خارجهٔ بهتری از او نداشتیم .

در اینجا باید از یوسفی پرسید که دلیل تان برای عدم پذیرش نظراستاد پژواک ، جز ایجاد شک و تردید نسبت به یک شخصیت قابل اعتبار سیاسی و فرهنگی کشور چه چیز دیگری بوده می‌تواند؟ آیا کدام جمله آن از مرحوم پژواک نیست یا به نظر تان دروغ و جعلی می‌آید؟ و آیا آن را خلاف منافع ملی تصور می‌کنید؟ یوسفی این سوالات را در مورد مرحوم پژواک و یاد داشت های او درحالی بیان می‌کند که مدعی است سخت به آن مرحومی احترام و اخلاص دارد و این ادعا کمتر از یک دروغ خنده دار نیست.

تخریب احمدشاه بابا در یادنامهٔ دکتر صمدحامد:

چیز دیگری که باعث نگارش این نقدواره شد، اینست که آقای یوسفی اخیراً به مناسبت شخصیت دکتر صمدحامد مقاله‌ای نوشته و در عنوان مقاله تذکر داده: «شخصیتی که شاه او را خوب می‌شناخت»، این که شاه کسی را خوب می‌شناخت، یا کم می‌شناخت، نمی‌داند چه تأثیری در ذات شخصیت کس وارد کرده می‌تواند؟ شاه همهٔ خدمتگزاران صادق به خود و خانوادهٔ خود را خوب می‌شناخت، آیا این سخن بدان معنا است که همهٔ آنانی که شاه آنها را می‌شناخت، مردمانی صادق، باشخصیت، وطن پرست و سزاوار حرمت گذاری بودند؟ آیا مردم و منورین افغانستان دکتر صمدحامد را به آن لحاظ حرمت می‌گذاشتند که «شاه» او را خوب می‌شناخته است، یا این که خود نیز بر اثر درایت و کاردانی و برخورد انسانی و معقول خود با زیردستان و کارمندان مورد احترام بود؟ چیزی که شخصیت دکتر صمدحامد را نسبت به دیگران برجسته ساخته بود، لیاقت، دانش مسلکی و قدرت تحلیل و شناخت او از اوضاع وطن و جهان پیرامون بود، نه شناختن شاه از او. شاه پسران خود را بهتر از هر کس دیگری می‌شناخت، ولی چرا از میان آنها شهزاده، یک آدم باشخصیت و دانشمند و محبوب مردم برون نیامد؟

در همین مقاله آقای یوسفی گلی دیگر به آب داده و «احمدشاه بابا» را که روزی مدعی بود ، «شخصیت احمدشاه بابا - مصونیت تاریخی- دارد!» خودش در این مقاله دامن احمدشاه بابا را بالا می‌زند و به استناد مجلهٔ المانی (شپیگل) در مورد احمدشاه درانی چنین می‌نویسد:

« بتاریخ ۷ جنوری ۱۷۶۱ م، در محاربهٔ «درخت - منگو-سیاه» در نزدیکی «پانی پت»، ۲۰۰ هزار هندو را از پا انداخت (بقتل آورد). هند بدینوسیله چنان ضعیف گردید که انگلیس حین اشغال آنکشور، با هیچ مقاومت قوی دیگر روبرو نگردید. این پیروزی افغانها بر هندوستانی‌ها، باعث شد تا برتانویها الی درهٔ خیبر به سرحد افغانستان پا دراز کرده توانست.»

مرحوم غبار نیز در تاریخ خود همین نکته را به عنوان اشتباه بزرگ احمدشاه بابا تذکر داده است و هنگامی که جناب آصف خواتی به جواب آقای یوسفی نوشت:

دیگر احمدشاه بابا از مصونیت تاریخی برخوردار نیست و سالها قبل این پردهٔ «مصونیت» را تاریخ غبار دریده است، فوراً در جواب او نوشت که: «من تاریخ غبار را بحیث تاریخ قبول ندارم.» حالانکه مردم ما می‌دانند که تفاوت میان

غبار و یوسفی در تاریخ نگاری از کجا تا به کجاست؟ و اینک امروز خود آقای یوسفی همان سخنی را می زند که سالها قبل مرحوم غبار در مورد احمدشاه بابا گفته بود و سبب ناراحتی بسیاری از نویسندگان پشتون‌تبار شده بود. دانسته نمی شود که شخصیت داکتر صمد حامد چه ارتباطی با احمدشاه بابا و لشکرکشی او برهند دارد؟ آوردن روایت مجله المانی در اینجا چه ضرورتی داشت، آیا یوسفی می خواهد به خواننده نشان بدهد که فهم شان از خواندن مطلبی در یک مجله المانی تا چه حد است؟ آیا فکر نکرد که این روایت اگر از یک طرف بیانگر شناخت شان با داکتر صمدحامد است، در طرف دیگر باعث تخریب شخصیت مؤسس و بنیان گذار دولت معاصر افغانستان می شود؟ از این مثالها فهمیده می شود که فهم آقای یوسفی از تاریخ و تحلیل های تاریخی خیلی ناچیز است و نباید تلاش کند تا گفته های نویسندگان مغرض خارجی را ملاک تاریخ شناسی خود قرار داده به عنوان تاریخ به خورد جوانان افغان بدهد که هرگز بردر کس نمیخورد و خواننده آگاه در دل بریش می خندد.

به قول شاعر:

ز نبور درشت بی مروت را گو: باری چو عسل نمی دهی نیش مزن!

ختم

یادداشت:

لازم است بنویسیم، همان طوری که شخص آقای «درانی» در نخستین بخش مقاله شان، صلاحیت تاریخ نویسی آقای «یوسفی» را به حق زیر سؤال برده اند، ما نیز عقیده بر آن داریم که نوشته های شان کمترین قرابتی با یک تحلیل مادی تاریخی ندارد و بر همین اساس به خود حق نمی دهیم تا با نشان دادن کمبودهای نوشته آقای «یوسفی» دید مادی تاریخی را، که تاریخ را با نشان دادن قدرت پیشبینی آن، به علم مبدل نمود، زیر سؤال ببریم.

اداره پورتال AA-AA